

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232097

UNIVERSAL
LIBRARY

و م من بیو کل علی اللہ فحوسہ

رسالہ نہ از تصانیف امام الہام اجل اولیاے کرام عالم ربانی مولانا امام
محمد بن محمد امام عنزر الرحمۃ اللدعا لے الموسوم بـ

خلاصہ تصانیف

باہم مولوی سید براں الدین احمد کیلیانی کورٹ نظام

مطبع برلنیہ واقع حیدر آباد دلمن مطبوع گردید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اکس تدریب الحالمین الصلوٰۃ واسلام علی خیر خلقہ محمد والاجیین الطیین الطاهرین
 اما بعد یکی از جملہ شاگردان خواجه امام حجۃ الاسلام محمد ابن محمد الغزالی قدس اللہ سرور غیریز
 بعد اذ انک در خدمت او سالہا تحصیل کرده بود و از هر علمی بهره تھام حاصل کرده روزے
 با خود اندیشه کرد کہ سالہا برع بر زم و تحصیل علوم کردم اکنون مذاکم کہ این علوم کدام نافع
 خواهد بود و دست گیر آید و منشی گور راشاید و عرصات بفریاد و رسید کدام هست که غیر
 نافع خواهد بود تا ازان احتراز کنم و دور باشم کہ سینبیر صلی اللہ علیہ والسلام گفتة تقوڈ پائشہ
 من علم لایقیع پس چند گاه درین فکر بود تماعا قبت بحکم سنتنا در بخدمت خواجه امام حجۃ الاسلام
 محمد غزالی نوشت با چند سلسلہ دیگر و التھام نصیحت و عاکر و گفت اگرچہ مولانا در درجات
 این کتب بسیار هست چون احیاء العلوم و کیمیا می سعادت و جواہر القرآن معیار العلم و تین
 و قطاس مستقیم و معراج القدس مہاج العابدین الی سببہ دامتہ آن اما این صنیفیت مختصری
 کہ ہر روز مخوازدہ باشد و در عمل می آورده باشد پس خواجه امام در جواب اداین نوشت و بو
 فرستاد کہ بان اے فرزند عزیز و امی دوست مخلص طالع تدبیقا کرنی طاعونتہ و سلک کک

طریق احباب که خود نشوی صحبت‌های او لیین و آخرین از محمد رسول الله صلی اللہ علیہ و آله وسلم
 نویسند و فرمایند و نصحت که ازان حضرت نویسند و فرمایند فائدہ زیادتی بدیده داشته
 نصحت نمایم که ازان حضرت بعالیان نوشته اند و فرموده اگر ازان نصحت‌ها پیری تبریزیده است
 پس ترا نصحت من چه حاجت است و اگر ازان همچوی تبریزیده است پس با من مگویی که
 تحصیل قوخدیست ای فرزند از جمله نصائح که ازان حضرت بعالیان نوشته اند یکی است
 که حدیث علیه اغراض تدبیر تعالی عن التعبید است غاله بالا لایعنیه و ان امره ذہب ساقعین
 عمره فی غیر را فعل لجذب این بیکار علیه حسرت وین جاؤ را لابعنین لاعیوب خیر شرمه فلیتیه الائمه
 جهانیان را این نصحت و سوغات کفایت است آی فرزند نصحت کردن آسان است
 و شواری در قبول کردن است و بعل آوردن زیرا که علم نصحت در گام هوا پستان تمحبت
 و نهیا است محبوب علی المخصوص کرسیکار طلب علم رسمی و فضل و هنر و نیادی مشغول است زیرا که
 طایعلم پذارده که علم محظوظ و سیله دے خواهد بود و نجات درستگاری او و تحصیل علم است
 و بس اوصیل مستغثی است این اعتقاد بداست و نسب فلسفه سجان اللہ العظیم آخینقدر
 داند که چون علم حاصل کرد بدان عمل نکند محبت بردنی مردگرود و خبرنارده که پیغمبری اللہ علیہ
 و آله وسلم میفرماید این آشد انس ندانایم الیقمة عالم لمن شفعتهم اللہ تعالیٰ علیه
 و درخنان اشاغن آورده اند کیمی از بزرگان جنید را قدس اللہ روحه بعد از وفات او
 بخواب دید که با او گفتی ما حالکه جنید جواب داد طاحت العبارت و فتن الائمه
 و مانعنا الارکیم را کنایی جزف الیستم آئم فرزند از اعمال غسل و از احوال بقی داشت

معانی خالی باید بود و یقین باید داشت که علم مجرد دستگیری نمکند و ترا این مبنای معلوم
گردادگر کسی در بیانی می‌ردد و با او شمشیر هندی باشد و چنین تیرا و کماهنا نیکو و دیگر
سلاحها همه برخور راست گرد و معندا اهل سلاح و محاربه باشد و ناگاهی شیر ببری پیش
آید چه گولی آن سلاحها می‌آنکه کار فرماید شر آن شیر از و سے دفع کند یا نه تو نیک اینی
که نکنند چنین لعنتی میدان که اگر کسی صدمه هزار سکله علمی و اند و یکی بعلم نیاد و در او را از این ایشان
فائد نخواهد بود شال دیگر اگر کسی رنجوری دهیار است او از حسرت و صفر باشد و داند
که سخنی همیشی جواب او را سود دارد و دفع بجایی او کند و آن را نخورد آن داشتن او دفع بجایی
او کند یا نه تو اینی که نکنند تا اگاه که نخورد شعر

گرمی دو هزار طسل از پیمانی تامی نخوردی بناشد ت شید اینی

علم بسیار حصل کردن و کتب بسیار ببرهم هنادون بدان عمل ناکردن فائد نه دهد آمی فرزند
تاخود را بعمل صالح مستعد و شایسته رحمت خدای عز و جل نکنی رحمت خدای عز و جل در تو رسید
دلیل از قرآن لشنو دان لیس الامان الاماسی ای فرزند دیم خوانده باشی که این آیه
منسخ است درین آیه تا دیگر چه گویند قول تعالی فن کان ریجولقار رتبه فلیعمل علا صاحب
دیگر جزاً باما کانو بیلدون دیگر این الذين امنزو علو الصالحات كانت لهم جنات الغرور نزل لا خالد
فیحذا دیگر ای انس تاب دامن عمل صالحی ددرین حدیث چه گویند بنی الاسلام علی حسیر شہاده این

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَالْأَمْرُ بِالصَّلَاةِ وَإِيتَارِ الزَّكُوْةِ وَصَحِيمُ رِضْمَانُ نَجْ الْبَيْتَ

من استطاع اليه سبیل او دیگر الایمان اقر ای ای بالیمان تصدیق بالجان دعل بالارکان

این را دلیل بیش از اینست که نتوان شرود و اگر ترا در خاطر آید که من میگویم که بند به عمل خود به
 بہشت خواهد رسید نه بر حکمت فضل خدای پس پمچان سخن من فهم نکرد و بدآنکه همین نیگویم بلکه
 میگویم که بند به فضل و کرم و حکمت خدا تعالیٰ بپیشتم رسید آما باطاعت و عبادت خود را
 مستقد و شایسته حکمت نگرداند حکمت بوی از رسید نه من میگویم خدا تعالیٰ میگوید. آن
 حکمة اللہ قریبہن الحسین و چون رحمت بوے نرسد وی بہشت نرسد و اگر کسی گوید
 مجرد ایمان بپیشتم رسید من نیز میگویم بلی بر سد ولیکن تا که رسید که ای عصیا در پیش است
 تا لگاه که بر سد و چون بر سد بپیشتم مغلس باشد آی فرزند یقین دان که تا کار زنگی مژده نیا
 دکی از بنی اسرائیل سالمها بے لبیار عبادت میکرد و بار تعالیٰ خواست تا خلوص او را بر لامکه جلو
 دید بلکه بوے فرستاد که او را گویی که تا کجا اینه سعی می بری که تو دوزخی خواهی بود آن
 فرشته بیامد و آن پیغام بگزار در جا ب داد که مرابا بندگی کار است خداوندی را او داند
 آن فرشته با حضرت رفت و لفظ الهی عالم السرکار که آن بنده چه گفت از حضرت خطاب
 آمد که او بالیهی خود از ما بر نیگردد ما با کریم ہم بر نگردیم ای شهید و دیاما لامکتی اینی قد غرفت لد
 آی فرزند لشنو که مصطفی صلوات الرحمن علیہ چه میفرماید حدیث حاسبو قبل ان تجاہیو زلف
 قبل آن زلزلا امیر المؤمنین علی کرم اللہ وجہہ میفرماید من نہ بدوں الجہید و نصلی الی ائمۃ قمیین
 و من متن آن ببدل الجہید میفرماید من نہ بدوں الجہید و نصلی الی ائمۃ قمیین
 هر رذوب بزرگی دیگر میگوید ای حقیقت ترک ملأ خیمه عمل لا ترک تعلیٰ مصطفی صلی اللہ علیہ و آسلم
 بہتر دیگر تراز هم میفرماید حدیث اکبر سرمن ای نفس علیٰ لما بعد الموت والاحمق من ای تبع نفس

و متنی علی ائمہ آیی فرزند بسی شبیه از نده داشته بگرار علم و مطالعه آن نداش که باعث
توبه ایان چه بوده است اگر غرض تو ازان دینا و حذب حطام دینا و تغییل سنا صفت باید
بر اقران داشال خود بوده فویل کشتم دل کش و اگر غرض تو اجبار شریعت دین محمدی
و تهذیب اخلاق بوده است فطوبی لکش طوبی لکش ولقد صدق من قال شعر
سهر العیون لغیر و جنیک متایع هم و بکاهی هم لغیر فدک باطل دیز باید محسوس اول الله
صلی اللہ علیہ و آله و سلم عرش ما شئت فما کنست سیست و احباب ششت فما کن شعاۃ داعی ششت فما کن تخریبی
تر از تغییل علم کلام و خلاف و طب و داد و دین و اشعار و سخن و تصریف و غیرها چه فائد
و چه حاصل بجز تضییع عمر بحال و قدر ذو احوال که در خیل عیسی علیہ السلام خوانده ام که از آنکه
که مرده را برخیازه نهند تا اسکا که بلب گور رسید خدا سی تعالی بخودی خود چهل سوال از د
بکند سوال اول آنباشد عبدی قد طهرت نظر خلیل میشیش طهرت نظری ساعت آیی فرزند هر روز بدل
وت نما میکند ما تضییع بیزی و آنست مجھوٹ بجھریست آما تو خود کری بمنی شنوی آے فرزند
علم بعل دیو انگیست بعل بعل علم نیگانی است علم که امروز ترا از معاصی باز ندارد و در
طاعت نیارد فرد ات اهم از اتش و فرع باز ندارد اگر امروز عمل نکنی و تمارک روزگار
گذشتگنی فروا بقیامت گوئی تو ل تعالی فارجینا نعمل هایما بحاچا پس با تو گویند ای احمق تو
خد از انجامی آیی آے فرزند همت فرا ماجان می باید سبیت هر همت لغشی متن در
مرگ می باید داد که منزل سکاہ تاگ کو رستان سبت آن قوم که در ان منزل گاه این بخطه
بنجذب شنخه رتو از تاکی پیش ایشان پروردی زنبار که پلے تو خود زدی صدیق اکبر

رضی اللہ عنہ میضا مید ہے و الا جساد قفص الطیور او صطبیل العواب با حذف اذ شیخ کن کہ از
 کدام ایمانی اگر از مرغان آشیانی چون آما د طبل اجنبی شبنوی پرواز کنی در بلند تر
 جامی شینی کتھ اسہر عرش لر چن بوت سعین ذ رضی اللہ عنہ داگر العیاذ باشد از چهار پایا نی که
 قول لئے اوزنک لانہم اب میں تھیں دا ان کرخت از زادیہ ہا وی بری نقل ہت کو تھے
 حن بصری راشرت آب سرد بدست داوند تا بخورد چون قبح بستد آہی برادر و دیخود
 چون بخود آمد تھج از دست افتاد گنسنڈ تراچہ رسید گفت ذکر آئینہ اہل آن صین یقین
 لا اہل ایمنتہ آن افیضو علینا من الماء آمی فرزند اگر ترا علم مجرد کفايت بودی و بعل حاجت بنوی
 ندا میں سائل ہل تباشب ہل سُتْغِیر بکار بودے زیرا کہ در اخبار صحیح آمدہ است کہ چون
 ینم شب بگذر و خلق بیار امند خداوند سجاز و تعالیٰ بخودی خود مذکون کہ ہل تباشب ہل من
 سائل ہل من سُتْغِیر ندا میں سائل در سحر گاما ان از پھر آمنت کہ قوله تعالیٰ کا ذکر طیلا
 مزا الیل با عجوب بالاحوال شیخ فرن نقلست کہ روزی جماعتی از عصاپہ در خدمت رسول صلی اللہ
 علیہ والد سلم ذکر خیر عبد اتمد ابن عمر الخطاب میکردن رسول صلی اللہ علیہ والد سلم فرمود
 نیم الصلوہ لو اصلی فی الیل و ہم رسول صلی اللہ علیہ والد سلم فرمود یکی از صحابہ حدیث
 لامکہ اللہ فرم باللیل فان کثرۃ النوم باللیل شیع صاحب شیخ الرحمہ عی فرزند قوله تعالیٰ وین البیل فتحت
 نافلکہ لک امر است د بالاسکار میں سُتْغِیر میں شکر است د سُتْغِیر میں بالاسما ذکر است پنیر
 علیہ الصلوہ والسلام میضا مید حدیث کلہ امورات سمجھا اتھر تعالیٰ منوت المکہ صوت الذی
 لقرآن و صوت سُتْغِیر میں بالاسما سا بر و سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ میضا مید

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَيْزِجَّا يَحْبُّ وَقَتَّ الْأَسْعَادِ حَتَّى مُلَلَ الْأَذَّكَارُ وَالْأَسْتِفَانَةُ
أَرْلَى الْمَلَكَاتِ ابْجَبَارِ وَالْيَقِنَّةِ الْأَدَاءِ كَانَ أَوَّلَ الْيَسِيلَ نَادَى مَنَادِيَهُ
مِنْ حَكْمَتِ الْعَرْشِ إِلَيْهِ يَقِنُّمُ الْعَابِدَوْنَ فَيَقُولُ مَوْنَ فَيَصِلُّونَ مَا شَاءُهُمْ
ثُمَّ سَيَّادِيَ مَنَادِيَ فِي شَطَرِ الْيَسِيلِ إِلَيْهِ يَقِنُّمُ الْقَانِثُونَ فَيَقُولُ مَوْنَ فَيَصِلُّونَ
إِلَى السُّحْرِ فَإِذَا كَانَ هَرَبَيَا مَنَادِيَ الْأَيْقَمَ الْمُسْتَفِفَ دَوْنَ فَيَقُولُ مَوْنَ فَيَسْتَفِفُونَ دَوْنَ فَلَادَ طَلْعَنَ لَهْرَ بَيَا
سَيَّادِيَ الْأَيْقَمَ الْغَافِلَوْنَ فَيَقُولُونَ بَنَ هَرَشِمَ كَالْكَوْشَرَوْنَ فَيَقُولُونَ هَرَشِمَيَا فِي فَرَزَنَدَ درَصَايَا مِيَ لَقَمانَ آمَدَهُهُتَ كَدَرَخُودَ رَا

گفتہ ست شعر

لقد هفت نی جمیع لیل حامسته
علی فین و هستاد اتنی کنائم
گذشت و پنیت انتدی لوگنست عاشقا
لما سبقته با لبکار آخما یم
رتبه و لاسکه دینکه الہا یم
دان عَسْم اتنی هایم دو صد بایه
آئی فرزند خلاصه نصیحت آئست که برانی که طاعت و عبادت خود چیست و کدام هست
عبادات متابعت شایع هست صلوات اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم و ادارہ ہم در فواہی ہم بیوں
هم بفضل یعنی آپنے کنی دا آپنے نکنی دا آپنے گوئی دا آپنے گوئی دا گرفتو کاری کنی که صورت عبادت
دا اشته باشد و نہ بفرمان کنی آن نہ عبادت باشد بلکہ عصیان بود و اگر خود نماز و روزه
بپردازی کسے روزنایی عید و ایام تشریف بردازه باشد عاصی گرد و با آنکه سوت
عبادت دار و آماچون نہ بفرمان میکند عاصی میشو و ہمچین اگر کسی در اوقات کر و ہے یا

در مو اضع مخصوصه نماز میکند ما ثوم میگردد و اگر چه صورت عبادت دارد زیرا که نہ زمان میکند و
 اگر کسی بازن حلال خود فرامی میکند بدان ماجراست و اگر چه صورت لعب دارد زیرا که این بازی
 بفرمان است پس سلام شد که عبادت فرمان بردن است نه مجرد نماز و زوزه زیرا که نماز و زوزه
 نیز انگاه عبادت میباشد که بفرمان میکند آپلے فرزند پاید که احوال تو بفرمان
 با خدمت یعنی مواقف شرعاً است باشد زیرا که علم و عمل خلق بے فتوی مصلحته علیه فضل الصلة و اسلام
 صفات است سبب دری است از خدا تعالیٰ دارین سبب بود که سینه علیه الصلة و الاسلام
 عملها می ساقی منع کرد پس باشد که بفرمان دم نزدی و تيقن باشی که راه خدا تعالیٰ باین عملها که تو
 تحصیل کرده نتوان فت یعنی بقطع دلماطل و ترکات صوفیا در رسمی نتوان فت بلکه این راه
 بر مجاہدات قطع توان کرده هوا دشہوت و کام خویش شمشیر مجاہدات بریدن ناطمات و
 ترکات پر ایند سخن باریکه روزگار اوقات تاریک سپدیده نباشد زبانی مطلق دول پیرو
 و غفلت مطلق نشان شقاقدت باشد تا هوا و نفس مجاہدات معتبر و زیر و سرت شرع نگردد و دل
 با نوار معرفت زنده نگردد آسے فرزند چند مسئلله پر سیده بعضی گفت و نوشته راست نیاز
 اگر بدان بر سی بداني و اگر نرسی ندانی و استثن آن از تخلات است زیرا که اینها ذوقی است
 و هرچه ذوقی باشد گفت و نوشته راست نیاید شیرینی و تلمیز را اگر کسی خواهد کرد گفت و
 نوشته راست آرد البتة نتواند آمی فرزند اگر عنی نامه کسی نویسد که لذت مجازت فیمه
 باشد و ازو سوال کند که لذت مجازت همیست اور در جواب خواهد نوشته که این ذوقی است
 اگر بر سی بداني و اگر نه گفت و نوشته باسته باید آمی فرزند سوالهاهه تو بعضی همچنان

اما انقدر که گفته و نوشت راست آید در کتاب حیا علوم و دیگر تصاویر خود گفته ایم از اینجا
 طلبت یکن آما اینجا اشاره نی کرد و پرسیده که بر سر کان راه خدا تعالی چه داشت بدرا
 اول چیزی که داجب است اعتقاد پاک است چنانکه در این بیچ بعثت بناشد و دام تو پرسیخ
 که باز بر سر لمه زد و سیوم خصم اخو شنود کردن چنانکه بیچ آفرینیه را بروحتی باشد چهارم اعلم
 شریعت چندان حاصل کردن که امر خدا می غریب باش گذاش داده باز کیست و از علم فرموده
 بشیش از پن ابردی داجب نیست و از علیکم دیگر چندان به آن که خلاصی نجات دی در آنست
 و این سخن ترا بیک حکایت معلوم گرد و در حکایت مشائخ آورده اند که شبلی رحمت الله علیه فرمود
 که همان صد اسما و را خدمت کردم و بر ایشان چهار هزار حدیث هزار نام و اذان صدیقه ایک
 حدیث اختیار کردم و بعل می آوردم و آن دیگر ما را فروکنند شتم نزیرا که چون درین کیک
 حدیث تأمل سکردم خلاص و نجات خود در این میدیدم و نیز علم او لین د آخرین را در این
 سذرخ و دیدم و حدیث اینست اهل لدینا ک بقدر قدر میباشد و اعم الاغریک بقدر تقاویک میخوا
 میگن این بعد خلق تکمیلی اعل لتنا بقد و سبک علیهمها آئی فرزندانین حدیث ترا معلوم شد که ترا علیم بسیار
 حاجت نیست و علم بیار حاصل کردن از فرض کفا یه است نه از فرض اعیان درین حجاج
 تأمل کن تا ترا لقین گردد آورده اند که حاتم اصم از شاگردان و مریدان شیقق ملخی رحمت الله علیهمها
 بو شیقق روزی بدو گفت ای حاتم چند میگفت که تو محبت منی گفت سی سال گفت زین
 میگفت پر عالم حاصل کرده و چند فائدہ از من ستد که گفت هشت فائدہ حاصل کرده ام و از علم جز این
 فواید هشت کانه از حاصل نکرده ام شیقق گفت ای انتجه و ای ایسی راجعون ای حاتم من مجله مادر

سر تو کردم و ترا از من و از علم حباین فراند عامل منیست گفت ای شیخ اگر راست بخواهی منیست
 که گفتم داین حاصل کرده و بیش ازین بخواهیم که حاصل کنم نیارا که مرالیقین هست که خلاص هن در دو
 جهان ازین هشت فائده حاصل است و مرا بیش ازین بکار بینی آید شیقق گفت بیا کو که هشت فاده
 چیست گفت فائده اول آنست که در خلق جهان نگاه کردم دیدم هر یکی محبو بی و عشوی اختیار
 کرده بودند و آن عشوی قان و محبو بان عجیبی تا لبگو روحی تا مرض هوت با ایشان اند و
 بعد از این باز می گرفند و شیعی یک با ایشان گلور نمیروند و مولش دمی نمی باشند پس اند لیشیه
 کردم که محبو بی بدرست آدم که در گو رفیق دمولش باشد و چون بدیدم آن عمل صالح بود
 پس من آنرا اختیار کردم و مجبوب بس خشم تا در گو رفیق دمولش باشد شیقق گفت احنت ای
 صائم نیکو کردنی و نیکو گفتی فائده دهن آنست که چون در خلق جهان نظر کردم همه را پیر و
 و هر او دیدم درین آیه اند لیشیه کردم که تو ^{لطفاً} تا دامنه حاف مقام رفته بی هش علی یعنی فان الجنة
 هی الْمَأْمَنِیَّ لیقین داشتم که قرآن حق است برخلاف نفس بد فرمای کار کردم و در مجاہدات کر
 بستم ما در راه مجاہده هنادم و یک آرز دشند دم تا در طاعت حق آرام گرفت شیقق
 گفت باز کن اللہ علیک فائدہ سیوم آنست که چون در خلق جهان نظر کردم هر یکی سی و زیستی
 برده داین حطام دنیا چیزی کی حاصل کرد و بدان خزم و شادگشته بودند که گرچی زی دارند
 پس درین آیه نظر کردم که قوله علیه السلام که نیزه و ماعن لقید باقی پس محصول چندین ساله من که
 اند و خشته بودم در راه حق هنادم و به درویشان اشار کردم و بود دعیت بحق تعالیٰ پردازم
 تا در حضرت اد باقی باشد و بد رقه راه آنست من باشد شیقق گفت نیکو گفتی فائده چهارم

آنست که در خلق جهان نظر کردم قومی را دیدم که می پنده استند که شرف آدمی و عزت ایشان
 بکثرت عذاب و اقارب است لاجرم قومی بدان افخوار و بامات کردند و قومی پنده استند که
 شرف و بزرگی آدمی و بسیاری الهای است و بسیاری فرزندان و بدان افخوار کردند و بعضی
 آنها بردند که عزت و شرف آدمی و حشم را زدن و زدن و کشن و خون رجیلن هست بدان افخوار
 کردند پس درین آیه نظر کردم که تولده این ^{لعل} اگر کنم عنید است ^{لعل} افتخیرم و ادانتم که قرآن حق است
 درین پنده ای امامی خلق خطا است پس تقوی اختیار کردم تا در نزد حضرت حق از کجا باشم
 شیقیق گفت احسن ای حاتم فائد و خبر آنست که چون در جهان نظر کردم قومی را دیدم که
 یکدیگر را نکوشش سیکروند و چون بدیدم هم از حسد بود که بر یکدیگر می بردند به سبب جاه و علم
 پس درین آیه نظر کردم که تولده این خون دشمنانه همیشه ^{لعل} ای ای خداوند دادنست که این قدرت در ازل فریته
 است و کس ادین اختیار نیست پس پرسیچ آفریده حسد بزدم و بجهت حق تعالی راضیشم
 و با جهانیان صلح کردم شیقیق گفت ای حاتم غلطیم نیکو کردی فائد و ششم آنست که چون
 در خلق جهان نظر کردم دیدم که یکدیگر را دشمن سید استنه بسبی غرضی که با هم داشتند
 پس درین آیه نظر کردم که تولده این شیطان ^{لعل} کنم عدو فائده نهاده و ادانتم که قرآن حق است و جن
 شیطان و اتباع او را دشمن نمی باید داشت پس شیطان را دشمن داشتم و فران باز بردا
 و خدا ای را پرسیدم و بزرگی او کردم و داشتم که صراط مستقیم ایشت چنانکه فرموده است
 تولده ایم عنده الکیم یا بین آدم آلام بعید و شیطان ای لکم عدو دیدم این عبد و فی زنا صراط مستقیم
 شیقیق گفت ای حاتم نیکو گفتی فائد و هفتی آبنت که چون در خلق جهان نظر کردم دیدم

که هر کسی در طلب توت دماغش بودند و بعد بلین، همی خود نمود و ازین سبب در حرام و شباهات همی
 آویختند و خود را خوار و ذلیل نمیکردند پس درین آینه نظر کردم که قوای قلعه دامغان این است فی الارض
 الا علی تیرز تھاد استم که من کیمی ازدواج بزمیان پس بحق مشغول شدم و داشتم که روزی من
 بر ساند چون خمام کرد و است حقیق گفت نیکو گفتی فاما ده بستم آنست که درین خلق جهان
 نظر کردم هر یکی اعتماد بکسی و پیزی کرد و بودند یکی بال و مک و یکی بحرف و صناعت و یکی
 بر تجو خود مخلوقی اعتماد کرد و پس تا میان درین آیه کردم که قوای قلعه دامغان شوکی علی اللہ فدو خبیث
 توکل بر خدا ای عزوجل کردم و چه حسنه نیز سام او کنیل حقیق گفت ای حاتم نیکو گفتی و نیک
 اللہ قلعه که من در توریت و انجیل و زبور و فرقان نظر کردم این چهار کتاب برین هشت
 فائدہ میکر دید و هر که برین هشت فائدہ کار کنده باین چهار کتاب کار کرده باشد و بعل
 آورده و ازین حکایت معلوم شد که ترا بعلم بسیار حاجت نیست اکنون برخون ریم و تمام اینچه
 بر سالک راه حق واجب است بگوییم پنجم پرسی باید مرتبی و مرشد که اور هنایی کنده و خلا
 بد از وی بردارد و اخلاق نیک بجا هی آن بهند و معنی تربیت اینست که همچون بزرگی
 که تربیت غله کنند و هر گرایی که در غله برآمده باشد بکنند و بدرانداز و سگی و سفالی که داشته باشند
 باشد بکنند و بدرانداز و دور کنند ارشته پس غله را آب و هد از پیر و ان تا غله پرورد و شود و
 نیکو ترا آید پس البته سالک را از پیری مرتبی چاره نیست زیرا که خدا تعالیٰ پیغمبران را علیهم السلام
 نخلق فرستاد تا دلیل خلق باشند و راه حق نخلق نمایند و چون حضرت مصطفی علیه السلام
 از دینار حلقت فرمود ناپیان خود بجا بپرسیم باز داشت تا دلیل خلق باشند برای حق تا مقایسا

پس سالان راه را از پیر نگزیر است و شرط پیر است که عالم باشد آن هر عالمی پیری را شاید
 بلکه اهلیت اینکار کسی را بود که اور اشانها می‌چند باشد و ما بطریق اجمال بعضی ازان بگوییم تا
 هر گر شسته این دعوی نکند که سیمه حب جاه و حب مال نداشته باشد و متابعت شخصی بنیاد کرد و باشد
 که متابعت آن شخص سلسل باشد تا رسول ائمه صلی ائمه علیہ آله و سلم داده فرعی ریاضت کشیده
 باشد از کم خوردان و کم خفتان و کم گفتن و نماز رسیار گذاردن و صدقه بسیار دادن و روز
 بسیار داشتن و حسن اخلاق سیرت او گشته باشد از صبر و شکر و توکل و یقین و طمینت و سخاوت
 و قناعت و امانت و بذل مال و علم و تواضع و دانایی و صدق و وقار و حمایا و سکون و تابع
 در امثال اینها و نوری از وزن ایه محمد صلی ائمه علیہ آله و سلم اقتباس کرد و از اخلاق
 ذیمسه چون کبر و بخل و حسد و حقد و حرص اهل دراز و طیش و سریکی پاک شده و از علم مکلفان
 مستعصباً است غنیمی شسته چنانکه بعدم یکپیش محتاج باشد الاعلام محمد صلی ائمه علیہ آله و سلم ایست
 بعضی از اشانها می‌پیران طریقت که یا وکرده آمد و اقتدار بوسے کردن طریق صواب باشد
 اما چنین پیر ندارتوان یافت که در زمانه امدعیان به معنی پیدا شده اند و به لغو
 دعوت کرده دبی مخدان نیز بخالفت شرعاً است دعوی پیری کرده و پیران طریقت درگوشش
 پوشیده اند و این بعضی اشانها منوده شد تا هر که در این انشا اینها بینید داند که او از
 پیران طریقت است و اگر کسی چنین پیری را دریابد و آن پیر او را بخود قبول کند باید
 که پیر را محترم دارد و هم نظر این و هم باطن احترام نمایند و باشد که با اوی محاوله و اثناز نکند و محبت
 نگیر و درست کرده و اگر پهگمان برو که این خطای انتقاده است در این مسئلله که میگویید و

باید که پیش پیر بخود نمایی سعاده نداشند الا با ماست چون از نماز فارغ شود سعاده در نور دارد
 و در حضور پیر نماز نما خواه بسیار نکند و هر چه پیر بیان حکم نکند بقدر استطاعت بران برو و دو پیش از
 دعیه او سجده نکند که کفر است و خلاف شریعت نکند که آن احکام باشد و هر پیری که خلاف شریعت
 نکند و یار دادار و نزدیق باشد اما احترام باطن آن نیست که هر چه در ظاهر است و در باطن نکر آن
 نباشد هم گفته و هم بکرد و اگر نه منافق باشد و اگر تو اند ترک صحبت بکند تا آنکه اندر ون نیز
 موافق بیرون گردد و ششم آنکه ناگزینی باشد از سیاست نفس و آن احکام او را می‌شود که از شیوه
 بد احتراز نکند تا دست اصراف شیاطین این و جن ازو لایت دل وی کوتاه شود و لوث شدیلای
 وی برخیزد و هفتم آنکه در همه حال در ویژی بر تونگری اختیار کند که اهل درین راه فارغ کردن
 ول هست از محبت دنیا که با وجود اسباب دنیا می از محبت دنیا که تخلص توان گرفته باشد
 ترک اسباب دنیا می سبب آنست تا دل از محبت دنیا فارغ شود این هفت چیز است که برای
 راه خدا تعالی واجب است و یک پرسیده که تصوف چیست بدآنکه تصوف و چیز است یکی استی
 با خدا تعالی و نیکوئی با خلق هر که با خدا تعالی راست کارست و با خلق نیکو خوی و بردبار است
 او صوفی هست و راستی با خدا تعالی آنست که خلقدار با بذای امر وی کند و نیکو خوی بملت
 آنست که کس را فرامار و خود زار و بلکه خود را فرامار ایشان دار و مادام که مراد ایشان اتفاق
 شرع باشد زیرا که هر که خلاف شیعه نکند و یا خلاف شیع رضاهد او صوفی نباشد و اگر دعوی
 تصوف کند مدعی کنذاب باشد و یک پرسیده که بندگی چیست بدآنکه بندگی سه چیز است یکی کنام
 داشتن فرمان شرع دوم رضا بقضا و قدر و مقیمت خدا تعالی سیوم اختیار و خواست خود

بگذاشت و با حیثیت از خواست خداوند تعالی خوشنود شدن دیگر پرسیده که توکل چیزی بدانکه
 توکل آنست که خداوند تعالی را استوار دارم یا بعده نمای که کرده است یعنی اعتقاد داری که همچو
 قسمت تو کرده است بتو رسید اگرچه جهان بدفع آن شفول شوند و هر چیزی تو نکرده است
 بجهد و کوشش تو هر که در جهان است بتو رسید و دیگر پرسیده که اخلاص چیزی بدانکه
 اخلاص آنست که کارهای تو جای خداوند تعالی را باشد و در آن کار که کنی اندر دنیا نجفن نیل
 نباشد و دلت پرستایش خلق نگراید و از نکوهش خلق پر مرده بنایند و بدآنکه ریا از بزرگ شت
 خلق متولد میشود و علاج ریا آنست که خلق را سخن قدرت یعنی دایشان را چون جمادات آنها
 یعنی چنان دانی که چون جمادات را قادرانی داراد تی میست و احتی و سخنی نتواند رسانید
 جمله خلاقت را چنان دانی تا از ریا اخلاص یابی زیرا که تا تو خلق را قادر و مربود دانی ریا از
 تو برخیزد آمی فرزند باقی سوالات تو لطفی آنست که در کتب و تصاویریفت ماسطور است آنچه
 طلب سین و بعضی نوشت آن حرام است تو آنچه دانی بعمل می آورد و آنچه ندانی بر توکشون شود
 آمی فرزند هر چه بعد ازین بر تو مشکل شود جز بستان دل از من سوال بکن که تو کدام دل اینهم صبور
 حتی شیخ اینهم کاخ تیسرا ایم نصیحت حضرت خضر علیه السلام قبول کن که تو کدام فلاح آن عن
 حتی اخلاق لک نمود ذکر کرد اتعیل کن چون وقت رسید خود گویند و نمایند تو کدام فلاح ایم یا
 فلاح است عجلو ن تو پیش از وقت پرس که اگر برسی خود یعنی اما یقین ام که تازی
 نرسی دند یعنی تو کدام اول نیزرو افی الارض فینظر دای فرزند بجا ای خدا اے که اگر در روی
 عجائب یعنی در هر منزل جان میکن که بله جایی کنند کاری کنیا ید فدو المون مصری رحمت الله اعلی

خوش فرموده است بیکی از شاگردان خود این قدرت علی پنبل الرؤوفتال ف الـ
 فـلـاشـشـتـقـلـ تـبـرـیـاتـ الـضـبـوـفـیـةـ وـالـقـالـ اـمـیـ فـرـزـنـدـ سـخـنـ کـوـتـاـهـ تـرـاصـیـحـ کـنـمـ پـرـهـتـ چـیـزـ
 چـهـارـنـاـکـرـدـلـنـ وـچـهـارـکـرـدـلـنـ تـاـعـلـمـ توـرـقـیـاـتـ خـصـمـ توـبـاـشـدـ وـبـرـ توـجـبـ بـاـشـدـ آـمـ
 تـاـکـرـدـلـنـ یـکـیـ آـنـکـهـ تـاـقـاـنـ شـاـطـرـهـ مـکـنـ وـبـاـہـرـکـسـیـ وـرـسـلـهـ کـهـ رـوـدـجـبـتـ مـلـیـکـهـ آـنـاتـ آـنـ
 بـسـیـارـاـسـتـ دـآـثـمـ آـنـ اـزـنـفـعـ آـنـ پـیـشـیـراـسـتـ زـیرـاـکـهـ بـیـعـ بـهـ اـخـلـاقـ ذـیـسـمـاـهـ استـ چـونـ
 رـیـاـ وـحـقـدـ وـحـدـدـ وـکـبـرـ وـعـدـاـتـ وـمـبـاـمـاـتـ وـغـیـرـاـ یـهـنـاـپـیـسـ اـگـرـ سـلـهـ اـفـتـهـ مـیـانـ توـدـ گـیـرـیـ
 وـخـواـهـیـ کـهـ اـنـجـهـ حـقـ باـشـدـ اـشـکـارـاـ گـرـدـ دـبـدـنـ بـیـنـ روـاـسـتـ کـهـ درـانـ سـلـهـ بـحـشـیـ روـدـ وـ
 صـدـقـ اـیـنـ بـیـنـتـ رـاـ دـوـشـانـ هـتـ بـایـدـ کـهـ بـدـانـ یـکـیـ آـنـکـهـ فـرقـ نـکـنـیـ مـیـانـ آـنـکـهـ حـقـ برـ
 زـبـانـ تـرـکـشـوـنـ گـرـدـ یـاـ بـرـزـبـانـ خـصـمـ توـدـومـ آـنـکـهـ سـجـبـتـ کـرـدـنـ دـرـفـلـوـتـ دـوـسـتـ دـارـ
 نـبـرـمـلاـ آـمـاـ اـگـرـ باـسـکـےـ گـوـئـیـ سـلـکـهـ وـدـاـنـ کـهـ حـقـ بـدـسـتـ لـتـتـ دـاـوـسـتـیـزـهـ کـنـذـ زـیـنـهـاـرـ
 کـهـ باـ اوـ جـبـتـ نـگـیرـیـ وـخـنـ فـرـدـگـذـارـیـ وـاـگـرـ نـهـ بـوـحـشـتـ آـنـجـاـمـدـ فـاـمـدـهـ حـاـلـ لـشـوـدـ وـرـیـخـاـ
 یـکـ فـاـمـدـهـ گـبـوـیـمـ بـدـاـنـکـهـ سـوـالـ کـرـوـانـ اـزـ چـیـزـاـسـےـ سـکـلـ چـونـ عـرضـ کـرـدـنـ عـلـتـ وـبـیـارـیـ
 هـتـ بـرـطـبـیـبـ وـجـوـابـ وـادـنـ سـعـیـ کـرـوـلـیـستـ مـطـبـیـبـ رـاـ دـرـشـفـارـاـیـنـ بـیـارـیـ وـلـیـقـنـ دـانـ
 کـرـ جـاـهـلـانـ بـیـارـانـدـ وـعـلـمـاـ طـبـیـانـ اـنـدـ عـالـمـ نـاـقـصـ طـبـیـبـیـ اـنـشـایـدـ وـعـالـمـ کـامـلـ بـیـارـیـ
 رـاـ طـبـیـبـیـ کـنـدـ کـهـ درـوـیـ اـمـیدـبـیـ شـنـاسـدـ آـنـاـجـاـسـےـ کـهـ مـرـضـ فـالـبـ شـدـهـ باـشـدـ وـ
 عـلـاجـ پـنـیـرـنـهـاـشـدـ اـسـتـادـسـےـ طـبـیـبـ درـانـ باـشـدـ کـهـ بـدـاـوـاـیـ اوـشـخـوـلـ نـگـرـدـ وـرـگـلـوـرـ
 خـوـدـ ضـلـاعـ نـگـرـدـاـذـ اـکـنـوـنـ بـدـاـنـکـهـ بـیـارـیـ جـلـیـلـ بـرـچـهـارـ گـوـنـهـ اـسـتـ سـمـهـ اـزـ اـشـانـ عـلـاجـ

پذیر نیست و یکی از ایشان علاج پذیر است آول این نوع کسی بود که سوال کردن او
 و اعتراض کردن او از حسد باشد و حسب بیماری است که علاج پذیر نیست و بماند اورا هر
 جواب که خواهی داد چندانکه زیباتر در دشمن ترکوئی خشم او زیاده تر شود و ترا منکر تو
 دشمن تر شود و این حسد او افراد ختنه ترگرد می باشد که جواب او شغول نگردی و چه
 نیکو گفته شعر کل العدا و قدر جنی از المحتوا به الا عدا و من عاد اک من حسد
 پس تدبیر آن بود که اورا بد ان بیماری بازگذاری و از وی اعراض کنی که قوله تعالی
 فاعرض عن من توئی عن ذکرنا و لم يردا سخیوة الدنيا و حسود هرچه میکند و هرچه میکوید
 آتش در من حزد میزند که حدیث اخنده یا کل الحسنات کما تاکل النار را تحکم
 نوع دوم آن بود که علت از حافت بود و این علاج پذیر نیست چنانچه علی علیه السلام
 فرموده من از مرد و زنده کردن حاجز نشدم از اصلاح احمق عاجز شدم و این کسی بود
 که دوسره روزی پیغام علم مشغول گردد و در علوم عقلی اصلاح شروع نکرده باشد و اگاه به
 عالمان که همه عمر حزد و تحصیل علوم شریعت عقلی صرف کرده باشند اعتراف نکند و این قدر
 نداند که این اعتراض که برای عالم بزرگ میکند ارجیل دنادانی خود است که عالم به ازد
 و اند است اگر اینقدر را ندشیه نکند از حافت دنادانی باشد از دیگر اعراض
 باید که هم جواب او شغول نباشد یک شیوه نفع سیوم آنکه نمود که متوجه شد بود اینجا از
 من بزرگان فهم نکند بر قصور فهم خود حمل نکند و اینچه پرسید از حبیث فائمه پرسید و لیکن مبنی
 بود و فهم اورا را که حقائق آن فاصله پنهان بچواب او نیز مشغول نباشد بود و این مصلحت

علیه و آله وسلم فرموده اند حدیث تکن معاشر الائمه را امیرنا بان نکلم انسان علی قدس علوی لهم
 یعنی ما که اینها یعنی مادر فرموده اند تا با مردم آن گوئیم که فهم و قتل ایشان بدان رسید
 دریا بند و هر چایشان را طاقت شیند ان بناشد خود گوییم نوع چهارم آنست که مت
 شد بود وزیر گرفته هم دعا قل بود یعنی شکوہ غضب و شهوت و حسد و جب مالع جاه بزد
 و طلب راه راست برد و سوال کرد که نهاد از تعنت بود این بجا بر علاج پذیر بود و اگر بخواهد
 ارشخوی کردی شاید بدل واجب باشد و تم آنکه ازواعظی و نذکر سنه احتراز کنی گردانی
 که اینچه میگویی نخست خود بعل آورده باشی دازان هنون اند لیش کنی که عیسی علیه السلام را اخلاق
 آمد قال اللہ تعالیٰ یا ابنی یعنی عطافت فا اشتعلت نفطا لشیعیتی هر چنان بود که بهین عمل مبتلا
 کردی از وحیز احتراز کن یکی از تکلف کرد و تکفیر بعبارات و اشارات و شیوه دلایلات
 و اشعار و ابیات که مذاقتعالی تکلفان را وشمن میدارد و تکلف چون از حد و گذر و دلت
 کند بر خرابی باطن غفلت دل از برآسنه آنکه منی تذکر است که تذکر صیحت آن هفت کند
 و تقصیر در خدمت خدا ای عزیز جمل اند لیش کرون از عمر گذشت و محبات که در راه دارند میگانند
 بسلامت بد و برد و از قبیله مکالمه مرت و سوال نکر و نیکی بر اجراب دادن و از قیامت و نهاد
 آن و ناقشید و مهاب و از و دل سراط و عبوران و دیگر موهباے قیامت ایند یکی
 آتش و صیحته امسه آنرا تذکر خوانند و خلق را ازین همه آنکه هی دادن و ایشان پیغام
 نفس خود را عیوب خود بینا گردانند ناطیش این آتش نادیمیت مادر دل مجلسی
 اعمازو تا ندارک درت گذشت و آن قدر که ترا تند بکنند و عذر سب بگواهند و در عمری

کش در طاعت بسیار بوده اند حضرت خوزن داین جمله را بین طریق کلقت شد و غلط خوانند و اگر
 بمثل سیلا بی بعد رسائی کسی سده بیم آن باشد که هم در ساعت خانه را ببرد و فرزندان از اتفاق
 آنند و صاحب خانه منادی کند اخشد را خذ رای اهل خانه گیریزید که سیلا ب آمد آمزد و این
 حال سخن به تکلف و عبارت و تصحیح و تصویع و اشارت نگوید شاف عنظ با خلق اینست و دیگر باید
 که در غلط لفتن دل آبان نمی بیند آن بنایشی که خلق در محابس توغره زند و نمای
 و همچوئی کند و جامه چاک کند و آشوب و شور و شغب در محابس اند از نتیجه این ممان گویند
 خوش محلی سیگوید و خوش محلیست که همه سیل باشد برای او آن خوش آمد از غفلت متولد شو بلکه
 باید که در بند آن بنایشی که خلق را از دنیا بآخت خواهی و از معصیت بطاعت خوانی و از
 غفلت پسیداری و از عذر بر تقوی بلکه سخن از علم پر هنرگاری و پرستگاری گوئی و نهان
 کرد و می درچه و از ند که خلاف رضای خدا تعالی است و قلب دل ایشان حسیت که غلط
 شرع مصطفی علیه الصلوٰۃ والسلام است و از اعمال و اخلاق بایشان را بینگر که کلام غایب
 ایشان را از آن گیر و این دیگر که راحوف غالب بر جا و امید خوانی و گرس که بروی رجا
 و امید غالب است بخوبت و ترسکاری خوانی چنانکه چون از محابس رجیزند از صفات ذمیه ظاهرا
 و باطنها رجیزی نمایند باشد و به صفات حمیده گردیده باشند و در طاعتی که کامل فاتر شده
 باشند و غلب و حریص شوند و در حسیتی که حریص دلیشده باشند هر اس گیرند و هر غلط که
 نه چنین باشد و نه چنین گویند هم و بال بود بر گویند و هم پنهان نده بل گویند هم فرنی بجه
 و شیطانی که خلق را از راه می برد و خون بیشترین می بینند و ایشان را هلاک جاودانه میگردند

و بر خلق واجب است که از ایشان بگریزند زیرا که آن فساد که ایشان کنند و درین هیچ شیطان نیست
کردن و هر که او را درست قدرت باشد که او را از سبزه بزیر آرد واجب و لازم است برداش
دفع او کنند زیرا که این از امر معروف و هنی منکر است تیوم آنکه برسیچ با دشنه و اسلام
منکنی و با ایشان مخالفت و مجالست کننی بلکه ایشان را خود نه بینی که دیدن و مخالفت با
ایشان آفت بسیار دارد و اگر بدین ایشان تبلگ اگر دیدرے ترک مراجی و شناگری ایشان
کن و اگر ایشان ببین دن تو آیند همین سبیل فان استدلاله یعنی اذایح الفاسق دانه
و زن عالم ابطول البقار مقد احبت این یعنی الشدقا لی فی اصره چهارم آنکه از ایشان
قبل نکنی هیچ چیز و اگر چه داشت که اینکه بتومی و هند حلالمی است زیرا که طمع بال ایشان کرد
سبب فساد دین بود و ازان معاہدت و محابا و مراعات جانب ایشان و موافقت و فرم
ایشان و مرض و مخواست ایشان متولد گرد و داین همه هلاک دین است و مکررین هضرتی که ازان
متولد شود آئست که ایشان را دوست گیری و هر که کسی را دوست دارد خواهد که عمراد
در از شود و چون در ازی عمراد خواهد دراز نه طلم و خرابی عالم خواسته باشد و همان
و همان تا شیطان ترا راه نزد و ازره بزد و در جوال خود نکند چنانکه با تو گوید او لته
باشد که زربتی و بدرو ایشان بد هی دراحت سیکینی رسالی که بعزم و روت چون تو خرج
کنی در حیسه ی خیچ کنی و چون او خیچ کند در حق و مخور خیچ کند که شیطان بعدین طریق
خون بسے خلق رنجتی است و آفات این بسیار است و در کتاب احیا گفته ایک از خی
طلب سیکن آی فرزند ازین چهار چنزا احتساب کن که ناکردنی است اما آنچه کردندی است

هم چهار است باید که بجا سے آری اول آنکه هر معاملت که میان تو و خدا تعالی باشد چنان
 کن که اگر بندۀ تو کند پسندی در واداری وزیری و بر و سه خشمگینی و هر چو انبندۀ
 خویش در حق خود نه پسندی باید که از خوشیق در بندگی خدا تعالی نه پسندی با آنکه حقیقت
 بندۀ تو نه بندۀ است بلکه در حزیره است و تو بندۀ حقیقت خدای عزوجل زیرا که آفرینش
 توئی دادا فرید گار است و دوم آنکه در معاملتی که میان تو و مملق باشد چنان کن که اگر
 با تو مکنند پسند در واداری دانان نزگی حدیث لائکنیل آنیان العین حقیقت صحبت
 اسرا اناس ماجیب لنفس سیوم آنکه مطالعه علم کنی باید که علمی باشد
 و علمی خانی که اگر مثل بانی که ترا کی هفتة دیگر در هر باقی هست بدان مشغول گردی دادن
 مسلم است که اگر ترا مسلم شود که ترا یک هفتة دیگر در عمر بیش نمازه است بعلم خود صرف
 در طبع داشال اینها مشغول گردی زیرا که وافی اینها بفرازه تو خواهد رسید بلکه هر اقبه
 ول و معرفت صفات خود مشغول گردی ویرا از علائیت و اخلاق ذمیه پاک گردانی و
 محبت حق و اخلاق حسن خود را مستحق گردانی و بیعت مشغول گردی آنی فرزند یک کلمه
 بشنو و حقیقت دران اند لغیه کن و بعلم آور که المبتد خلاص ونجات یابی اگر ترا جزو هنده
 و بتلو گویند که تا هفتة دیگر سلطان سلام تو خواهد آمدن دامن که تو دران هفتة پیش کاری
 مشغول نشوی جز بان که هرچه دانی که حشم سلطان بدان خواهد افتاد پاکیزه و آرسته
 و نیکو گر عالی از جا سه و هرچه باشد اکنون اند شیوه سکون میدان که من از اول تا آخر قبر
 سیگویم که تو زیر کی وزیر کان را اشارت بهم باشد رسول علیه الصلوٰه و سلام من غایب

که حدیث این انداد که لا بینظر ای معموز کم دلایل اعمالکم و لکن نظر ای قلو بزم میانگین و اگر خواهی کلم
حوال دل بدانی از کتاب احیار و دیگر تعبانیفت ما طلب میکن داين فرض میعنی هست بر به
مسلمانان و دیگر علیهم فرض کفايت است آلا آنقدر که بدان امر مزادی غزوه جبل بجا ای آری او
حال کنی چهارم آنکه از مال میباشد از معاش کیسا لترتب نکنی از برای عیال چنانچه حضرت محمد
علیه الصلوٰۃ والسلام راست فرمود از برای زنان خود و فرمود که اللہ جبل آل محمد کفافا
دن هر محجره رامعاش کیسا لترقب فرمود میگذر از برای ایشان که ایشان را قوت ایقین بنود
اما مثل عایشه راضی اند عهدا ترتیب میفرمود نه معاش کیسا لد و نه یک ذره آیی فرزند دین
فضل پنج خواسته بودی نوشتم باید که بهم بدل آری در این میان ما را از اذکور فی صالح
وقایع که فرد نگواری آماده باشی که خواسته دعاها و صلح اسیار آمده است باید که از اینجا
یاد گیری و چنین در طریق ایل البت دعاها اسیار است ازان جایگاه طلب کن داين عبار
علی الدوام نخوان علی شخص از عقب نماز نهاد آن عایین هست اللهم آن اسالك من النعمه
نه و من العقوبه ذادها و من الرحمه شمولها و من العافية حصولها و من العيش از عده و من امر سعد
ر من الاحسان آثر و من لاغیم اعممه و من لفضل اغذیه و من لطف اقریه و من انعامه و من العلیله
انفعه و من ارزق اوسعه اللهم لمن لذ و لا تکون علينا اللهم اختم بالسعادة آهانا حقیقت بازی
اعمالنا و ابرئ بالعافية عذ و ناد اصلتنا و اجلی رحمتك من فینا و ما لنا و اصعب سجال
عفوک علی ذنوپنا و من علمنا باصلاح عیوبنا و جبل التقوی را ونا و فی ذنک اجتنادنا
و ملیک توکن و احتمادنا احتسبنا علی شفاعة استعانته و اخذنا من مرجات الراسته و عینه

وَخَفَقَ عَنِّي ثُلَلُ الْأَوْزَارِ وَأَرْوَحَنَا حِسْنَتُ الْأَبْلَارِ وَكَفَنَا وَأَصْرَفَنَا عَمَّا شَرَّ الْأَشْلَارِ وَأَعْنَقَنَا
 وَرِقَابَ أَبَانَا وَأَمْحَانَا مِنَ النَّارِ وَالَّذِينَ وَالْمُطَالِمُ يَا عَزِيزَ دِيَاعَفَارَ دِيَاكِيمَ دِيَاتَا
 دِيَاحِيلِمَ دِيَاجِيَارَ بِرْجِنِكَ يَا رَحْمَ الرَّحْمَنِ دِصْلَى لَهُدُّ عَلَى خِيرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدَ وَالْ
 دَاصْحَابِهِ حَسْبِينَ دَاهْمَدَ تَدِرِّبُ الْعَالَمِينَ آمِينَ فَقَطْهُ

۳۹۷ سوت
آخری درج شده تاریخ بسته کتاب مستعار
لی کئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنے یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

